

مقدمه

آل احمد خود را در آثارش با شأن و رسالت روشنفکری معرفی می‌کند و کسی هم به این کار او اعتراض نکرده است. روشنفکر انسانی است آگاه و آزاده با احساس مسؤولیت خاص و به حکم آن پیوسته معترض به وضع موجود که «نمی‌تواند در مقابل قدرت حاکم بی‌اعتنا و ساکت باشد و از برنامه‌های آن انتقاد نکند» (Benda, 1969: 43). بدین جهت روشنفکر لایق این نام را باید یک «روح مخالف» (said, 1994: xv) تصور کرد^(۱). قلمرو رسالت روشنفکر فقط عالم سیاست نیست بلکه «روشنفکر آزاد از قید تعصب مذاهب و نیز آزاد از سلطه قدرت‌های روز، خود را مسؤول زندگی خود و دیگران می‌داند نه تقدیر را... چنین نوع برخوردی با امور زندگی، هم وظیفه است و هم کار است و هم حق ... برای عده‌ای مخصوص از هر اجتماع که فرصت و اجازه و جرأت ورود به لاهوت و ناسوت را دارند... فرصت به معنی وقت فارغ، اجازه به معنی امکان و جواز و توانایی فکری و جرأت به معنی دل داشتن و آمادگی از درون فشارنده و نترسیدن» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱/ ۳۱-۳۰). طبقه روشنفکر نیز «تنها طبقه همیشه انقلابی است. چون هر طبقه‌ای با تأمین اغراض مادی‌اش راضی می‌شود اما روشنفکر به خاطر این اغراض نمی‌جنگد تا با تأمین آنها ساکت شود... [بلکه] در شرایط مختلف اقتصادی و اجتماعی به قصد برقراری حکومت عدل قیام می‌کند» (همان: ۱۶۹-۱۶۸).

آل احمد بیشتر از این که به عنوان روشنفکری متکی باشد، به رسالت سنگین آن پایبند است. به نظر او «آدمی که عمل می‌کند باید طرف بگیرد» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۲۰۲) و چنان نباشد که در مورد حادثه‌ای اظهار نظر کند و در موردی دیگر سکوت نماید (آل احمد، ۱۳۵۷: ج: ۸۲). از این رو او در مورد تمام امور اجتماعی عصر خود اعم از اعتقادات و سیاست و احزاب و فرهنگ و هنر و صنعت و شهرسازی و تعلیم و تربیت و روابط خارجی و امثال اینها اندیشیده و اظهار نظر کرده و قلم زده است اما از آثار او پیداست که حوادثی خاص در ذهن و زبان او تأثیری پایدارتر داشته است.

کمتر حادثه‌ای از حوادث روزگار آل احمد، مانند شکست نهضت ملی و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در خانواده او اثر گذاشته است؛ هم در آثار او و هم در آثار همسرش^(۲). از جمله مضمون داستان‌واره سرگذشت کندوها نوشته جلال آل احمد و رمان معروف سووشون نوشته سیمین دانشور، به این موضوع اختصاص دارد. نقطه اشتراک این دو اثر

در این است که هر دو نویسنده با دیدی تراژیک به این واقعه نگریسته‌اند و مبنای فکری هر دو، جستن قهرمان در میان توده مردم است؛ به عبارت دیگر در هر دو اثر به رهبری روشنفکری فداکار، به دست انبوهی از توده مردم، راهی به سوی آینده مطلوب گشوده می‌شود. البته قصد این نوشته مقایسه این دو اثر نیست بلکه رمزگشایی از این داستان‌واره است.

داستان‌واره سرگذشت کندوها در سال ۱۳۳۳ نوشته شده است. با اینکه آل‌احمد تا این تاریخ ۲۷ اثر اعم از مقاله و داستان کوتاه و تک‌نگاری و ترجمه، نوشته یا منتشر کرده است^(۳)، هیچ‌یک از آثار او تا این تاریخ اهمیت این داستان‌واره را ندارد. اهمیت خاص آن حداقل به سه لحاظ محرز است: ۱- نخستین اثر اوست که باید آن را طرح یک مدینه فاضله محسوب کرد؛ ۲- طرح و تمرین اولیه برای آثار مهم بعدی، از جمله غریزگی و نون و القلم و نفرین زمین است. به عبارت دیگر محل بیان اندیشه‌ای است که تا آخر عمر در ذهن و قلم او جریان دارد؛ ۳- به یک حادثه مهم تاریخ ایران در برهه‌ای حساس مربوط است که در اغلب حوادث بعدی تاریخ ایران دخیل بوده است درحالی‌که هیچ‌یک از آثار او پیش از این، به موضوعی به این درجه از اهمیت توجه ندارد. در این برهه از تاریخ، فرهنگ و استقلال ایران از سه جانب در معرض تهدید است: از بابت خطر کمونیسم و امپریالیسم از خارج و حزب توده از داخل.^(۴) آل‌احمد که سکوت روشنفکر را خیانت قلمداد می‌کند، به فکر راه چاره‌ای می‌افتد که به مدتی طولانی ایرانی را از این خطرها نجات دهد. سرگذشت کندوها حاصل این چاره‌جویی است و حتی می‌توان آن را طرحی از یک مدینه فاضله هم تصور کرد.

این اثر از نظر لحن بیش از اینکه به داستان کوتاه یا رمان شبیه باشد، به بیانیه شبیه‌تر است. به لحاظ حجم نه رمان است و نه داستان کوتاه؛ چون از رمان کوتاه‌تر و از داستان کوتاه بلندتر است. شرایط رمان کوتاه^۱ را هم ندارد. مانند داستان کوتاه هریک از شخصیت‌ها و قهرمانان در برشی کوتاه خود را نشان می‌دهد و رفتاری محدود دارد. تعداد شخصیت‌ها اندک است و درعین حال از تکامل شخصیت در طول داستان خبری نیست. شخصیت داستانی را از توصیفات نویسنده می‌شناسیم نه از روند رفتارها و گفتارهای آنان. در این مورد کم‌حوصلگی نویسنده در خلق فضای داستانی و دخالت او در گفتار

شخصیت‌ها خیلی صریح و آشکار است و خواننده خود را با نویسنده مواجه می‌بیند نه با جهان داستان، چنانکه هرکس و چیزی با رفتار و سخنان خود معرف خود باشد. این اوصاف و نبود اوج و فرود لازم و خصوصاً دخالت صریح نویسنده در جزئیات داستان، اعم از خلق فضای داستانی و معرفی و هدایت شخصیت‌ها و نتایج سریع و آنی‌ای که از مباحث کوتاه داستان گرفته می‌شود، این کتاب را به شکلی در آورده است که از ناگزیری، نام داستان‌واره به آن می‌نهمیم.

سرگذشت کندوها به لحاظ منطق بیان، بیانیه سیاسی و به لحاظ هدف، طرح یک مدینه فاضله را به یاد می‌آورد. علاوه بر اینها، ساختار داستان در سطح واقعی یا روایی ضعف‌هایی دارد و گرایش نویسنده بیش از اینکه به خلق داستان واقع‌نما باشد، به بیان سطح تمثیلی داستان است. به عبارت دیگر سطح تمثیلی داستان بر سطح واقعی آن غلبه آشکار دارد و برخی از حوادث و رفتارهای به‌ظاهر مربوط به سطح روایی حتی نمی‌توانند در سطح واقعی داستان نمود یا مدخلیت داشته باشند و فقط در سطح تمثیلی قابل تعبیرند. از چند مصداق، برای نمونه، به یکی اشاره می‌کنیم. وقتی که صاحب کندوها عسل را برمی‌دارد و به‌جای آن شیره می‌گذارد، زنبوران در عالم واقع به شیره گرایش دارند و از آن نمی‌گریزند، اما در این داستان تعدادی از زنبوران به آن گرایش نشان می‌دهند و در مقابل، تعدادی که تجاربی دارند و در حکم رهبران قوم‌اند، آن را مضر می‌دانند و دیگران را از آن پرهیز می‌دهند و حوادث داستان از همین نقطه ضعف ساختار روایی آغاز می‌شوند. حال آنکه برای وقوع حادثه باید زمینه‌ای محکم در ساختار داستان ایجاد کرد. از این مصداق‌ها چند نمونه دیگر نیز هست که برای رعایت جانب اختصار هم از ذکر آنها صرف‌نظر می‌کنیم و هم از ورود در جزئیات دیگر که بر داستان‌واره و شبیه بیانیه بودن این اثر دلالت می‌کنند.

پیشینه تحقیق

آل احمد در معرفی اثر خود (سرگذشت کندوها) تصریح کرده است که در آن شکست جبهه ملی و برد کمپانی‌ها را در قضیه نفت مطرح کرده است (آل احمد، ۱۳۵۶: ۵۱). به تصریح او این اثر «حکایت از یک زمانه‌ای می‌کند. یعنی فلان در یک زمان معین و نه به‌عنوان یک چیز کلی. آن قضیه سوخت کارخانه‌های غرب است... ایران هیچ‌نوع همکاری

با غرب در این مورد ندارد. کارخانه‌های منچستر بخوابد ایران راحت‌تر است...» (آل‌احمد، ۱۳۵۷ج: ۷۸-۷۹). همچنین وی در مورد این اثر چنین قضاوت می‌کند: «برای آن نمی‌توانم ارزش زیادی قائل شوم. اگر بار دیگر چاپش کنم، عوضش خواهم کرد قسمت‌هایی را» (همان: ۱۰۴).

وثوقی در تحلیل آن گفته است: «فقط پیامی است از گذشته، از شکست و ناکامی که با فرستادنش آن هماهنگی و یک‌پارچگی را که در هر دو کندو هست، به جامعه بشری آرزو کرده است... پیام انقلابی و تند است...» (وثوقی، ۱۳۶۴: ۳۳). پیام انقلابی تند آن این است که نویسنده از زبان زنبوران می‌گوید: «باید با بلا جنگید. اگر بردیم خوشا به سعادت‌مان و اگر باختیم، آخرش روزی بچه‌هایمان یاد می‌گیرند چطور باید بجنگند و ببرند» (آل‌احمد، ۱۳۷۱: ۵۷-۵۸)؛ البته جنگی اتفاق نمی‌افتد و همان‌کس که به جنگ تحریض می‌کند بنا به دلایلی در بخش دیگر از آن پرهیز می‌دهد.

عابدینی وجه داستانی این اثر را ضعیف ارزیابی می‌کند. نظر او را چنین می‌توان تلخیص کرد که چون صورت روایی و ظاهری این داستان‌واره با مابازای تمثیلی و هدف تاریخی آن تطابق کامل ندارد و نویسنده در ایجاد دو سطح روایی و تمثیلی متقارن موفق نبوده است، این «قابل از حد تمثیل خارج و به قصه‌ای ساده و عامیانه بدل می‌شود» (عابدینی، ۱۳۶۶: ۱/۲۰۹).

تسلیمی در وصفی دقیق و بی‌سابقه، این «داستان قصه‌گونه... تمثیلی و نمادین» را به عالم «ادبیات مقاومت» متعلق دانسته است (تسلیمی، ۱۳۸۳: ۱۰۵). با این نقد و وصف‌های مختصر، حق شناخت این اثر و آرای نویسنده که آن را باید منشوری برای روشنفکران تلقی کرد، ادا نمی‌شود و مستلزم بررسی جزئی‌تر، دقیق‌تر و مفصل‌تر است.

روش تحقیق

در این نوشته، سرگذشت کندوها را در دو سطح داستانی و تمثیلی به روش تحلیل محتوا و با تطبیق «مابازای» تمثیلی هر عنصر داستانی بررسی می‌کنیم و هر جا که لازم باشد، از دیگر آثار آل‌احمد یا دیگران شاهد می‌آوریم. در این رویکرد، عنصر داستانی را در سطح روایی وصف کرده، سپس مابازای تمثیلی آن را با شواهدی معرفی می‌کنیم.

ضرورت تحقیق

آل احمد از معدود نویسندگانی است که پس از مرگ خود در تمام ایام مطرح بوده‌اند و به حکم تجربه مطرح خواهند بود. او نویسنده‌ای ذوووجه و از دید نظریه‌پردازی، داستان‌نویسی، تاریخ‌نگاری، جامعه‌شناسی، هنر و نقادی ادبی صاحب‌قلمی معتبر است. این اثر او را اگر از نظر هنر داستان‌پردازی نمی‌توان در ردیف آثار درجه اول نشانند، به لحاظ نظریه‌پردازی و ارائه منشور روشنفکری جزء آثار مهم باید تلقی کرد. به‌ویژه باید این اثر را مقدمه‌ای بر سه کتاب غربزدگی، *نون والقلم* و *نفرین* زمین این نویسنده دانست. یعنی در بررسی سیر افکار آل احمد و جریانات فکری جامعه روشن‌فکری انشعاب‌کنندگان از حزب توده، این اثر می‌تواند چراغی پیش پای جوینده عالم افکار آل احمد باشد. البته اهمیت شناخت واقعیات تاریخی و افکار نویسندگان مؤثر بر کسی پوشیده نیست.

بحث و بررسی

داستان‌واره سرگذشت کندوها را می‌توان از بابتی منشور وظایف روشنفکر و روش زیست توده مردم، از نظر آل احمد دانست. این منشور در پی طرح یک شکست تاریخی مقطعی و یک پیروزی آرمانی مطرح می‌شود؛ شکست نهضت ملی از حاکمان غربزده و اعوان غربی آنان و پیروزی آرمانی مردم که سرمایه نهضت محسوب‌اند در پی تبعیت از طرح‌های مبتنی بر اصالت‌گرایی فرهنگی روشنفکران متعهد و صاحب رسالت. نویسنده ضمن طرح چارچوب‌های فکری، از ضایعه غربزدگی حاکمان و تبعات آن به‌تلویح یاد می‌کند و درعین حال به انشعاب خود و یارانش از حزب توده گوشه چشمی دارد. در پی این حوادث نویسنده به صرافت طرح یک زندگی آرمانی می‌افتد که تعدادی از شرایط آرمان‌شهر در آن جمع باشد تا رسالت روشنفکری خود را به‌جای آورد. شرایط موجود این است که در رأس آن روشنفکری آگاه و عادل، و در آن عدل و آزادی و آسایش و رفاه توده هست. جزئیات این مقوله‌ها را به‌جای اینکه در طی مباحث کلی مطرح کنیم، در لابه‌لای مباحث مربوط به عناصر این داستان‌واره بررسی می‌کنیم.

طرح^۱: طرح این اثر در سطح روایی این است که در کوهی بلایی ناگهانی که تا آخر هم ناشناخته می‌ماند، فرود می‌آید و خانه و زندگی زنبوران را که در طاق‌نمای آن کوه

لانه دارند، نابود می‌کند و آنها از گرسنگی و سرما و ترس ناگزیر به کندویی پناه می‌برند که دهقانی به نام کمندعلی‌بک آن را از ده پایین هدیه گرفته و با کاسه‌ای شیر به برای گرفتن زنبوران سرگردان در کنار خانه خود گذاشته است. هر سال، هر کندو دو کندو می‌شود و کمندعلی‌بک از برداشت عسل زنبوران به نام و نان می‌رسد اما آخرین بار که سال پنجم زنبورداری است، تمام ذخایر عسل را نابهنگام برمی‌دارد و این امر باعث می‌شود که زنبوران برای گریز از شر این بلا چاره‌ای بیندیشند و راه چاره را در گریز از کندو و بازگشت به کوه، محل زندگی اجدادی، می‌یابند.

مابازای تمثیلی این موضوع ظاهراً این است که با عوامل ناشناخته‌ای اکثر مردم روستاها و عشایر مجبور به شهرنشینی می‌شوند. غریبان توسط حاکمان غریزه‌دو اصلت‌های معنوی و اخلاقی و ظرفیت‌های مادی محلی را از شهرنشینان به‌آسانی به غارت می‌برند. اکثر مردم به آن به دیدهٔ اغماض می‌نگرند اما تعداد معدودی از روشنفکران مردم را به مبارزه فرامی‌خوانند و راهی مناسب که هرگز شکستی در آن متصور نیست، در پیش پای آنان می‌گذارند.

مضمون^۱ این داستان‌واره، به علت ضعف ساختار روایی، فقط در سطح تمثیلی می‌توان بیان کرد: تودهٔ مردم در هر شرایطی به زندگی خود خو می‌گیرند حتی اگر مقرون به ذلت و مظلومیت باشد و دل‌کندن از آن برایشان دشوار می‌آید. درعین حال مردم نفس حق را می‌فهمند و از پیش‌روان و راه‌نمایان صدیق و جدی و روشنفکر تبعیت می‌کنند. بنابراین جامعه نباید خالی از روشنفکر بصیر و راه‌دان، و روشنفکر نباید بری از بصیرت، رسالت، تعهد و شجاعت باشد. اگر این شرایط جمع بود، می‌توان به زندگی آرمانی رسید، و این شرایط در این جامعه جمع است.

شخصیت‌ها و شبه‌شخصیت‌ها

شاه‌باجی خانم بزرگه: شخصیت اول یا قهرمان این داستان‌واره است. او در سطح روایی اوصافی دارد بدین قرار: «اصلن بچهٔ کوه و کمر بود و تا پنج سال پیش زیر یک طاق‌نمای بلند کلهٔ کوه برای خودش خانه و زندگی و برو بیایی داشت». در آن زندگی راحت و آسوده همه‌جا پر از نعمت بود و از بلا و محدودیتی که در کندو آنان را آزار می‌دهد، هیچ

خبری نبود. تا اینکه پنج سال پیش بلایی زندگی آنان را نابود کرد و از ناچاری به کندو پناه بردند (۴۰-۳۷). از آن زندگی آرمانی جز او و دوستش آجی خانم درازه کسی ذوق و خاطره‌ای ندارد (۳۴)، چون او «از همه بیشتر عمر می‌کند» (۱۹).

علاوه بر اینها از اوصاف دیگری که در این داستان‌واره به او منسوب است، برمی‌آید که باید یک مابازای تمثیلی خارج از عالم داستان داشته باشد. برای شناخت مابازای تمثیلی او به این اوصاف به اختصار اشاره می‌کنیم: ۱- آگاهی و تجاربش از همه بیشتر است؛ ۲- از اصالت‌ها و تاریخ و فرهنگ و مایه‌های امتیاز فرهنگی و حیات معنوی ملی مطلع و نسبت به حفظ آنها در متن زندگی زنبوران کندو، متعصب است. بدین جهت با شیره مخالف است، حال آنکه دیگر زنبوران نسبت بدان بی‌رغبت نیستند. شرایط کندو را موجب استحاله فرهنگی و در نهایت تبدیل شدن به موجودی بی‌هویت می‌داند و نمی‌تواند تحول فطری زنبوران را تحمل کند؛^(۵) ۳- تفاوت عظمای کوه و کندو (زندگی روستایی و زندگی شهری) را بهتر از همه می‌داند؛ کندو (شهر) را محل مناسبی برای زندگی زنبوران نمی‌داند. به نظر او کندو عیوبی دارد که در شأن زنبوران نیست، از جمله: "صاحبی" هست که به جای همه می‌اندیشد و در قبال اندک‌رفاهی که تهیه می‌کند رزق همه را به غارت می‌برد، اهل کندو به تنبلی خو کرده حقارت‌ها را به‌آسانی تحمل می‌کنند، آزادی در حدی است که «صاحب» مصلحت می‌بیند، جماعت به جای غذاهای محلی به شیره و شکوفه‌های پیوندی (مصنوعات ماشینی) خرسنداند، «صاحب» از طرق غیرقانونی دست به حقوق و اموال اهل کندو دراز می‌کند و بلای او هرگز از سر کندو کوتاه نمی‌شود و با مورچه‌ها (بیگانگان غارتگر) در غارت اموال هماهنگ است، بر اثر وحشت از مورچه و بلا و گرسنگی زندگی تلخ است، نزدیک است که مورچه نسل زنبوران را براندازد (طی استحاله فرهنگی مردم هویت خود را گم کنند)، غایت همت‌ها در حد آبادانی شکم است، اینجا را زنبوران نساخته‌اند تا هم مناسب زندگی آنان باشد و هم دلشان برایش بسوزد، این زندگی برای آنان آن قدر تنگ است که با اندکی آذوقه انبار شهر پر می‌شود و به صرف اینکه تعدادشان زیاد می‌شود مجبور می‌شوند که از هم جدا شوند تا بین همه جدایی بیفتد و نتوانند در مورد یک مطلب جزئی با هم تعامل داشته باشند، با آمدن بلا مجبور می‌شوند که شیره و انگور بخورند، بدین جهت به خوردن و پذیرفتن چیزهایی تن درمی‌دهند که دون شأن و نقض فطرت آنان است. در نتیجه از

توجه به عوالم والا باز می‌مانند و از ساختن زندگی ارجمندی که زحمت کوششی همراه آن باشد، وحشت می‌کنند. چنین زندگی‌ای را در شأن انسان، آن هم انسانی که ظرفیت مکانی لازم در کوه‌ها و کمرها برای زندگی نامحدود و مقرون به سرافرازی و آزادی برای وی فراهم است، نمی‌داند^(۶) (۳۶، ۴۴، ۵۲ و ۶۷-۶۳)؛ ۴- در مقابل زندگی شهری، زندگی کوه و کمر را قرار می‌دهد با این محاسن: خانه روستایی با گل‌ها و گیاهان فراوان و بی‌مانند به وسعت آفتاب و سرشار از نعمت و طراوت و شادابی است، آنجا دنیای دلخواه و آزاد است، همواره کارشان با گل و گیاه و آفتاب است نه با غذاهای مصنوعی، خوراکشان را به دست خودشان می‌سازند، زنبوران مدام زاد و ولد می‌کنند، از باد و باران و مورچه و دیگر حیوانات و هرگونه بلایی در امان‌اند، هرکسی روی پای خودش می‌ایستد و می‌داند که چگونه خودش را حفظ کند، همه می‌توانند سختی را تحمل کرده، «قلچماق» هم باشند، تنها این زندگی ارزش دارد که جزء عمر محسوب شود؛ ۵- ترس را دشمن آزادی قلمداد می‌کند (۴۱-۳۷)؛ ۶- خود را تنها مسؤول‌کندوی خود نمی‌داند بلکه احساس می‌کند در قبال هر دوازده کندو رسالت دارد و باید همه را به راه سعادت هدایت کند (۲۶-۲۵، ۳۱ و ۴۳)؛ ۷- فکر مبارزه با بلا فقط از تأملات و جهان‌بینی او تراوش می‌کند و دیگران هم خواه ناخواه از آن تمکین می‌کنند.

آبجی خانم درازه: هم‌سن‌وسال و «یار غار» شاباجی خانم بزرگه، هم «بادل و جرات» است و هم استخوان‌دار و ساق‌وسالم» (۳۳). علاوه بر اینها چند امتیاز دیگر هم دارد: یک سر و گردن از همه درازتر، مشاور خاص شاباجی خانم و بعد از او تنها کسی است که از زندگی کوه و کمر ذوق شیرینی به خاطر دارد و مانند او از آن به خوشی و عزت یاد می‌کند و حسرت آن را می‌خورد (۳۴-۳۳، ۴۲-۴۱ و ۴۹). او قربانی نهضت بازگشت به آب و خاک اجدادی می‌شود (۷۲). شاباجی خانم در مجالس شور علاوه بر او هشت مشاور دیگر هم دارد اما او از همه به شاباجی خانم نزدیک‌تر است (۵۰). نامحتمل نیست که این ده نفر نمایندگان روشنفکران مورد قبول آل‌احمد باشند با درجاتی متفاوت از مقبولیت. یعنی احتمالاً این جمع ده‌نفره، تمثیلی از جمع ده نفر انشعاب‌کننده از حزب توده است که به رهبری خلیل ملکی حزب «جمعیت سوسیالیست توده ایران» را تشکیل دادند^(۷) و علیه حزب توده قد برافراشتند و توسط همان حزب سرکوب شدند.

همچنین بعید نیست که شاباجی خانم تمثیلی از خود آل احمد و آجی خانم درازه تمثیلی از خلیل ملکی باشد که آل احمد نسبت به او ارادتی محض داشت و کتاب سه تار را به او تقدیم کرد و در اینجا او را قربانی جریانات پیش تاز برای حفظ استقلال کشور معرفی می کند و همانندی برای او نمی یابد.^(۸)

کمند علی بک: از نامش پیداست که باید نماینده ای باشد از هرکه اهل بند و نیرنگ است. به حکم قراین متعدد تمثیلی از حاکم ایران است. به همدستی بیگانگان از قبل فروش مایه های معنوی و مادی ملک خود به نام و نان می رسد، اما زنبوران (اهل محل) جز غارت و نیرنگ تجربه ای دیگر از او ندارند (۹-۱۰، ۵۵، ۶۳ و ۷۸-۷۵).

توده زنبوران: با عنایت به قراین زیر می توان گفت زنبوران مردمانی هستند که از آبادی ها به شهرها پناه آورده اند، از ناچاری شهرنشین شده اند و به زندگی نامطبوع و نامطلوب شهر تن در داده اند: ۱- با شدت و شتاب کار می کنند و با عجله و «هول هولکی» غذا می خورند و به سرعت سر کار خود بازمی گردند (۱۵). اینها شرایط و مقتضیات شهرنشینی اند که آل احمد در دیگر آثار خود از آن یاد کرده است؛ ۲- گاهی گرایشی به شیره که غذای مورچه است، نشان می دهند چون از یاد برده اند که اصل زنبوران از کجاست و چگونه باید باشند. بدین جهت شاباجی خانم که از اصل زنبوران اطلاع دارد به یاد همگان می آورد که: «از مادر بزرگامون شنیده بودیم... که شیره خوراک مورچه است نه خوراک ما... خوراک ما بایس چیزی باشه که به دست خودمون ساخته باشیم... اگر لب به شیره بزیم... افلیج می شیم» (۵۲). اگر زنبوران کندها همان مردمان مهاجر به شهرها نباشند، یادآوری احوال سابق نه لزومی دارد و نه فایده ای. علی الخصوص که مضر بودن شیره به حال آنان، که تمثیلی از غذای متعلق به زندگی ماشینی است، این استنباط را تقویت می کند. گفتنی است که شاباجی خانم که منادی بازگشت به اصالت است و چشم انداز مدینه فاضله خود را در بازگشت به اصالتها نشان می دهد، نگران است که ممکن است زنبوران به غذای مورچگان عادت کرده، از یاد ببرند که چه هویتی داشته اند (۴۲)؛ ۳- اینکه زنبوران هنگام بازگشت به زندگی اجدادی بدون کوچکترین احساس تعلقی شهر را درهم می ریزند و از آن دل می کنند، از این حکایت می کند که آنان فطرتاً تعلقی به کندو (شهر) ندارند و وابستگی عرضی نیز به آسانی قابل انقطاع است (۷۱)؛ ۴- جامعه زنبوران نمونه عالی یک جامعه منظم است که تمام افراد جامعه، هرکس در

حد توان و مطابق سرشت خود شغل و وظیفه‌ای را به عهده می‌گیرد و کاری را انجام می‌دهد و در کار و وظیفه خود کوتاهی نمی‌کند. درعین حال کار ملاک شخصیت و امتیاز اجتماعی محسوب نمی‌شود (۲۵). این نوع زندگی را در جوامع صنعتی که امتیاز هر کسی با کسب و کارش سنجیده می‌شود، نمی‌توان یافت.

کندو: از این داستان‌واره برای کندو حداقل دو مابازای تمثیلی استنباط می‌شود و برای هریک شواهدی می‌توان یافت: ۱- چاه‌های نفت؛ ۲- شهر و شهرنشینی با شرایط خاص.

با توجه به قراین زیر می‌توان کندو را تمثیلی از منابع نفتی و معدنی و مواد مورد احتیاج غربیان دانست: ۱- موهبتی است گران‌بها، بی‌آفت و زحمت در دست کمندعلی‌بک که به راهنمایی دیگران صاحب آن شده است (۱۰)؛ ۲- با وجود املاک و مستغلات دیگر، تنها مایه مباحثات و اسم و رسم کمندعلی‌بک است (۹).

با توجه به این قراین می‌توان کندو را تمثیلی از شهر و شهرنشینی دانست: کندوی اول را در ده پایین به کمندعلی‌بک می‌بخشند و او با گذاشتن کاسه‌ای شیر در آن زنبوران سرگردان را جلب می‌کند (جاذبه‌های شهری مردم آبادی‌ها را جذب می‌کند)؛ یکی از زنبوران در مجلس مشاوره از کندو به‌صراحت به شهر تعبیر می‌کند (۵۷)؛ کندو بسیار تنگ و محدود است و برای زندگی زنبوران جای مناسبی نیست (قراین دیگری هم هست که جهت رعایت اختصار از ذکر آنها چشم می‌پوشیم).

عسل: بلافاصله پس از کندو باید به رمزگشایی از عسل توجه کرد زیرا جدا از کندو نیست و تا حدودی هم به رمزگشایی کندو کمک می‌کند. قرآینی در این داستان‌واره هست که به دلالت آنها می‌توان گفت در جاهایی عسل تمثیلی است از نفت و هرچه از مواد اولیه و منابع معدنی که صنعت غرب محتاج آن است، و در جاهایی دیگر تمثیلی است از مایه‌های فرهنگی که موجبات امتیاز و تشخیص‌های ملی را فراهم می‌کنند.

مورچه: مورچه‌ها به سه دسته تقسیم شده‌اند: سیاه، قرمز و پردار. مورچه‌های پردار تن‌آسان و مورچه‌های قرمز پُرخور و هر دو بی‌کاره‌اند و زنبورها به‌آسانی می‌توانند از عهده آنان برآیند (۴۳). وصفی از مورچه‌های سیاه به میان نیامده است اما همگی به یک اسم، یعنی مورچه نامیده می‌شوند.

مورچه‌ها عاشق شیره و دشمن اصلی تخم زنبوران‌اند. به محض اینکه «صاحب» به کندوها دست‌برد می‌زند و عسل را برداشته، جای آن شیره می‌گذارد، مورچه‌ها به بوی شیره به کندوها هجوم می‌آورند. اما تنها به شیره قناعت نمی‌کنند بلکه تخم زنبوران را هم می‌خورند و یا می‌برند. در این مورد پردازها از همه خطرناک‌ترند (۴۳).

با این اوصاف می‌توان مورچه‌های پرداز را تمثیلی از هیأت حاکم ایران، مورچه‌های قرمز را تمثیلی از بیگانگان و خصوصاً غربیان و مورچه‌های سیاه را غربزدگان و شیفتگان صنعت و ایدئولوژی بیگانگان دانست. به‌رحال نویسنده همه را در یک ردیف نهاده و با یک عنوان نامیده است.

براساس قراین زیر برخی از مورچه‌ها را می‌توان تمثیلی از خارجیان دانست: ۱- بعد از آنکه «صاحب» کندو را غارت می‌کند و به جای عسل، شیره می‌گذارد، مورچه‌ها به بوی شیره دیوار شهر را از سه جا سوراخ می‌کنند،^(۱۰) ظاهراً یعنی بعد از اینکه اصالت فرهنگ ایرانی جای خود را به ارزش‌های زندگی صنعتی وارداتی می‌دهد، بیگانگان پیدا می‌شوند؛ ۲- بیگانه‌ای است که در شهر زنبوران نفوذ کرده و راندن آن محال است (۶۰)؛ ۳- برای به دست آوردن شیره به کندوها هجوم می‌برند ولی هدف‌های بعدی تخم زنبوران و خود آنان است (۴۳-۴۴). بدین جهت زنبوران بی‌تجربه از آنان می‌ترسند و از ترس بالشان می‌ریزد (۴۲). ظاهراً ریختن بال به معنی تبدیل شدن زنبور به مورچه‌ای با ظاهری متفاوت است، یعنی استحاله فرهنگی و غربزدگی؛ ۴- از اینکه «زنبوران بلدند خوراکشان را بپزند و مورچه‌ها بلد نیستند» (۶۱) می‌توان استنباط کرد که غرض از مورچگان خارجیان‌اند که در زیرساخت زندگی صنعتی خود نیازمند مواد اولیه مشرق زمین‌اند. این را از دیگر آثار آل‌احمد نیز می‌توان استنباط کرد.

شیره: بر مبنای قرآینی، تمثیلی از ارزش‌های بیگانه و ملزومات زندگی صنعتی و ماشینی و جاذبه‌های متعدد شهری وارداتی است. از جمله اینکه زنبوران را «فلیج می‌کند و از کار می‌اندازد» (۵۲) ظاهراً غرض این است که اصالت زنبور را از او می‌گیرد و او را به مورچه استحاله می‌دهد. یعنی در شهرنشینی اصالت ایرانی بی‌رونق و کم‌رنگ می‌شود. آل‌احمد این عقیده را در غربزدگی به‌صراحت مطرح کرده است (آل‌احمد، ۱۳۵۶ الف: ۱۰۱).

خواه این تمثیل‌ها را چنانکه ذکرشان گذشت، بپذیریم و خواه مابازاهای تمثیلی دیگری برای آنها قایل باشیم، به حکم تصریح نویسنده موضوع آن مربوط به وضعیت ایران در آغاز دهه سوم قرن حاضر است. به نظر این نویسنده حاکمان ایران در این تاریخ غریزده‌اند و امور مهم اقتصادی و حتی برخی از امور فرهنگی ایران - اگر نه رسماً - عملاً به اراده کشورهای دیگر اداره می‌شود. آل احمد که برای خود رسالت روشنفکری قایل است، به سائقه تجربه شکست نهضت ملی برای رهایی ایرانیان از برنامه‌های نامطلوب موجود و بحران‌های احتمالی مشابه، در این داستان‌واره راه‌های ممکن را بررسی و نقد و راه مناسب را، به گمان خود، پیشنهاد می‌کند.

آل احمد با ذکر چند جریان فکری سیاسی و گزینش یک خط مشی مناسب، راه‌های ممکن را در چهار جریان فکری بررسی و نقد می‌کند: ۱- کندوها را باید حفظ کرد. به عبارت دیگر زندگی شهری را باید ادامه داد، صرفاً به این دلیل که یادگارهای پیران و رفتگان در آن هست^(۱۱) (۵۷-۵۹)؛ ۲- نباید بلا و مرگ، کشتار مردم، غارت شدن اصالت‌های حیات مادی و معنوی و استحاله شخصیت توده را جدی گرفت، بلکه باید مانند هزاران کس دیگر که زندگی به کام هیچ‌یک هم نیست، با بی‌اعتنایی زندگی را سپری کرد (۶۲-۶۱)؛ ۳- جریان فکری سوم طالب انتقام و جنگ با حاکمان است (۶۳-۶۲)؛ ۴- به نظر «شاباجی‌خانم» و یکی از یارانش، بدون جنگ و خرابی و انقلاب، باید به اصالت خود بازگشت (۵۹). به باور او در خانه‌ای که دشمن در آن لانه کرده نه می‌توان اصالت خود را حفظ کرد و نه میراث اجدادی را و نباید در مقابل دشمن هويت، بی‌اعتنا بود چه رسد به تمکین. نسبت به انتقام نیز نباید نسنجیده اقدام کرد.

انتقام چند چشم‌انداز ممکن دارد: چشم‌انداز جنگ با مورچگان معقول به نظر نمی‌رسد چون به یک جنگ دامنه‌دار تبدیل می‌شود و تا وقتی که شیره در خانه است، این مورچه را بکشی، مورچه دیگر می‌آید. راه دیگر مقاوم ساختن شهر است. با وجود این «صاحب» که همواره از دیوار عقب شهر وارد می‌شود و با وجود تعداد کثیر مورچگان، این عمل سدّ مقاومتی به نظر نمی‌رسد؛ از عهده تجاوزهای «صاحب» نیز که همواره بلا با او می‌آید، نمی‌توان برآمد، چون هر دفعه پوست کلفت‌تر از دفعه قبل می‌آید (۵۵-۵۳). با این اوصاف قیام و انتقام و حرکت انقلابی نتیجه‌ای نخواهد داشت مگر اینکه «خونه و زندگی قدیمی روبه‌راه باشد» (۴۲)، همان چیزی که هرگاه ناملایمی به زندگی کندوها

روی می‌آورد، شاباجی‌خانم به‌عنوان یک زندگی شیرین و لایق و درعین‌حال به‌عنوان یک راه نجات عاقلانه و آرمانی با حسرت از آن یاد می‌کند. این یادآوری پرسامدترین نکته این داستان‌واره است (۳۴ و ۴۲-۴۱). وی چنان بر این راه پای می‌افشارد که بر جریان‌های فکری دیگر غلبه می‌کند.

اگر به‌جای «صاحب» حاکم، به‌جای مورچه بیگانه و به‌جای شیره جاذبه‌های زندگی صنعتی را بگذاریم که از نظر آل‌احمد جز فریبندگی چیزی ندارد، توده مردم و روشنفکران باید شکست دامن‌دار در زندگی صنعتی را بپذیرند و مایوس از یافتن راه عزت در زندگی شهری، برای حفظ عزت خود که ضروری‌ترین ارزش زندگی است، به سنن و شیوه زیست اجدادی بازگردند.

با وجود استدلال‌ها و اظهارنظرهای مخالف، چه آنان که با کوچ مخالفانند و چه آنان که به‌صورت مختلف زندگی بی‌اعتنا هستند، پس از اینکه شاباجی‌خانم از محاسن زندگی اجدادی و از معایب زندگی شهری سخن می‌گوید، هم‌آواز می‌گویند: «کوچ می‌کنیم» (۶۹). آن‌گاه در یک حرکت انقلابی، تمام زنبوران، اعم از موافق و مخالف، تصمیم می‌گیرند که هرچه در شهر دارند، بردارند و کندو و شیره‌ها را به «صاحب» و مورچگان بگذارند و به خویشتن خویش بازگردند، همواره زنبور بمانند و با خوردن غذای مورچه به مورچه بودن مستحیل نشوند.

غرض از بازگشت به اصالت، بازگشت به زندگی اجدادی است که در آن انسان در کنار طبیعت است. آب و خاک کریم، بی‌مضایقه مایحتاج اهل خود را تأمین می‌کند. هرکسی مطابق سرشت و نیاز و طاقت خود کار می‌کند. از طبقات زندگی صنعتی در آن خبری نیست که دست‌رنج کسی مایه ارتزاق و تجملات زندگی دیگری باشد. ذمایم اخلاق اعم از دزدی و فریب و استعمار در آن راه ندارد. جز نعمت و تعامل و وحدت و کامیابی چیزی در آن نیست. مهمتر از همه اینها، روشنفکری حکیم در رأس آن است. یعنی غالب شرایط مدینه فاضله در آن جمع است (البته آرمان‌شهر آل‌احمد در تجارب تاریخی تحقق نمی‌یابد).

خصال مطلوب حاکم روشنفکر در آرمان‌شهر آل‌احمد

روشنفکری که جامعه آرمانی آل‌احمد را هدایت می‌کند شرایط خاص خود را دارد. در ایجاد و رهبری یک نهضت و در تشخیص و به تلاطم آوردن قدرت توده مردم، اهمیت

رهبری او محدود به ظرفیت‌ها و استعداد‌های شخصیت او نیست. او به دو رکن دیگر هر تحول اجتماعی، یعنی زمان و مکان، نیز عنایت دارد و خصوصاً ضرورت تاریخی به وجود آمدن هر وضع اجتماعی را بهتر از تمام اعضای مؤثر تشخیص می‌دهد، نیرویی را که در اشتیاق و همکاری توده مردم وجود دارد، بهتر از دیگران می‌شناسد و مشکلاتی را که جریان حوادث ایجاد می‌کند و همچنین راه حل منطقی و منطبق با شرایط موجود تاریخی را نیز بهتر از دیگران درک می‌کند. چنین روشنفکری در عین حال که به قدرت رهبری - که رکنی از سه رکن نهضت است - ایمان دارد، می‌داند که ممکن است قدرت توده مردم فوق شخصیت رهبر باشد و با تجاوز از حدود شخصیت رهبر، یک قدرت عظیم اجتماعی به وجود آورد و شخصیت رهبر را بسازد و منش اجتماعی او را آشکار کند. بدین لحاظ او موقعیت را می‌شناسد و می‌داند که «وقوع حوادث تاریخی موقوف به رسیدن زمان و موقع وقوع آنهاست و برای وقوع هر حادثه تاریخی، علاوه بر شرط شخصیت، دو شرط اساسی مکان و زمان نیز ضرور است» (باستانی پاریزی، ۱۳۷۰: ۶ و ۸). در این انقلاب هر سه شرط جمع است. یعنی مکان وقوع آن، ایران، به نظر نویسنده در معرض از دست دادن استقلال خویش است. حاکم آن دستور کار خود را از بیگانگان می‌گیرد و برنامه‌های آن در خارج از مرزها تعیین می‌شود. کشورهای فرنگی و آمریکا طراح برنامه‌های ماشینی کردن و شهرنشین ساختن ایرانیانند و این چیزی است که آل احمد هم با آن مخالفت می‌ورزد و هم در آثار بعدی خود خطرات آن را - از دیدگاه خود- فریاد می‌زند. خطر گسترش کمونیسم که مسکو درصدد جهانی کردن آن است، از طرف دیگر ایران را در معرض نابودی اصالت‌ها گذاشته است. احزاب و جریان‌های تابع برنامه‌های مسکو نیز از داخل، نهضت‌های ملی و محلی و ناوابسته را تضعیف می‌کنند.^(۱۲)

زمان وقوع نهضت موردنظر در برهه حساسی از تاریخ ایران است. به نظر نویسنده غربزدگی، غول صنعت غرب، تشنه نفت، معدن و بازار مصرف و به تبع آن نابودی فرهنگ محلی ایران است. ایرانی اگر مطابق میل آنها شهرنشین شود، باید اصالت‌های فرهنگی و معنوی خود را نیز فدای زندگی صنعتی کند. ملکی در خرداد ۱۳۳۲ در مجله علم و زندگی نوشت: «دولت شوروی... یک نقشه کلی برای تمام جهان دارد که احزاب موسوم به کمونیست یا احزاب مشابه آن شعبه‌های اجراکننده آن هستند» (۱۳۷۷: ۷۹). معروف است که کمونیسم شوروی بر مبنای اندیشه‌های سوسیالیستی مارکس و ماتریالیسم

دیالکتیکی هگل تشکیل شده است. بر مبنای این دو مکتب جامعه تابع حرکت دینامیکی است و هرگز ایستایی ندارد. غایت حرکت آنکه سعادت جمع در آن تصویر می‌شود، رسیدن به حقیقت سوسیالیسم است. برای رسیدن به آن باید ابتدا فئودالیسم و سپس کاپیتالیسم را پشت سر گذاشت. ظاهراً آل‌احمد بهشت موعود سوسیالیسم را موهوم می‌داند و مجبور می‌شود حرکت دینامیکی جامعه را نادیده بگیرد. بدین جهت او می‌خواهد مدینه فاضله ذهنی خود را از تسلط کمونیسم دور دارد، آن‌گاه بر آن است شهرنشینی را که آغاز کاپیتالیسم محسوب می‌شود، به روستانشینی که یک مرحله از سوسیالیسم دورتر است، سوق دهد. به نظر او اگر ایران طبق نظریه مارکس از فئودالیسم به کاپیتالیسم و از آن به سوسیالیسم برسد، در طی این مراحل اصالت‌ها و مایه‌های تشخص فرهنگی و معنوی خود را که آل‌احمد نسبت به آنها غیرت شدید می‌ورزد، از دست می‌دهد. علی‌الخصوص که «در عصر حاضر [به‌جای شمشیر قرون وسطی و پول قرن نوزده] با سلاح ایدئولوژی [=کمونیسم] استقلال ملت‌ها بر باد می‌رود...» (همان: ۸۱). روشنفکر حاکم این مدینه فاضله، اینها را می‌داند و به نظر خود راهی مقدور و بی‌خطر و درعین حال مفید و آرمانی در پیش پای جامعه می‌گذارد.

از نشانه‌های قوه تشخیص موقعیت او این است که مشکلات اجتماعی محلی را در سطح جهانی بررسی می‌کند اما با مقتضیات و امکانات محلی و مقدور درصدد حل آنها برمی‌آید. می‌بیند که بخش اعظم مشکلات ایران در وابستگی حکومت و مدرن‌ترین صنعت آن، یعنی نفت و ماشین، و طراحی برنامه‌های مربوط به آن در خارج از مرزهاست و بیگانگان در پیش پای نهضت ملی که قصد سروسامان دادن آن را دارد، موانع بزرگی می‌گذارند تا آنجا که به سقوط آن منجر می‌شود: سران این نهضت یا باید مدیریت صنعت مدرن نفت را به کمک خارجی‌انجام دهند، یا باید سطح آن را آن‌قدر پایین آورند که متناسب با دیگر شئون اجتماعی ایران آن روزگار باشد و یا باید سطح زندگی و کل امور جامعه را در سطحی ارتقا دهند که متناسب با صنعت مدرن نفت باشد.

رهبر این نهضت یا حاکم این آرمان‌شهر با شق اول سرسختانه مخالف است زیرا هدف «نهضت ملی ایران را راندن نفوذ بیگانگان» (ملکی، همان: ۵ و ۵۸) و دخالت‌های بیگانگان را موجب سقوط نهضت ملی می‌داند.^(۱۳) دو شق اخیر را هم خارج از حدود امکانات موجود محیط خود می‌بیند. بدین جهت از صنعت و نفت و اصول شهرنشینی

چشم می‌پوشد و قوم خود را به عصر ماقبل صنایع مدرن فرامی‌خواند تا از شر کاپیتالیسم و به تبع آن از شر کمونیسم در امان باشند. تا پیروزی نهضت وظایف یک رهبر آرمانی را ادا می‌کند و پس از آن کار را به اهل جامعه می‌سپارد و بعد از آن آنانند که باید شرایط یک جامعه بدون طبقه را فراهم کنند.

دیگر از نشانه‌های موقعیت‌شناسی حاکم این آرمان‌شهر تشخیص سلاح مبارزه است. وقتی که سلاح کشورگشایی غرب در پشت جاذبه‌های ماشین و آن کمونیسم در ذوق آرمانی بهشت موعود سوسیالیسم، مکتوم است یکی از راه‌های معقول برای فرار از شر آنها بازگشت به زندگی دهقانی و تمسک جستن به اصالت‌هایی است که مردمان را در طول قرون از شر مهاجمان داخلی و خارجی حفظ کرده است. بعید نیست که آل‌احمد در گزینش و پیشنهاد این شیوه به تاریخچه مبارزاتی گاندی و مبارزه منفی و روستاگرایی او نظر داشته باشد و بخواهد مانند او مردم را به روستانشینی دعوت کند تا هم به دولت وابسته مالیات ندهند^(۱۴) و هم از شر استعمارگران که شهرها را زودتر از روستاها هدف خود کرده‌اند، در امان باشند.^(۱۵)

از نشانه‌های لیاقت حاکم این آرمان‌شهر این است که با توده مردم تماس دارد و در میان آنان زندگی می‌کند. مشاوران خود را از شخصیت‌های سیاسی بالفعل و موجود انتخاب می‌کند بی‌آنکه هوای کسانی را کند که برای خود امتیازات خاصی قایل‌اند. در واقع او اشتیاق و استعداد و لیاقت درک مشکلات توده مردم را بیش از دیگر اعضا دارد و پیوسته با احتیاجات و آلام و آمال آنان ارتباط عملی دارد و در عین حال آرمان‌های والایی نیز دارد که مقرون به شرایط انسانی و عملی است و توده را از پستی‌ها، رذالت‌ها و حقارت‌های در کمین نشسته مصون می‌دارد. شجاعت و شهامت و قاطعیتش نیز در میان دیگر اعضا بی‌نظیر است. متخلق به شرایط روشنفکری نیز هست و بدان جهت می‌تواند جریان حوادث را طوری راهنمایی کند که جلوی آشوب‌ها و زیان‌های احتمالی را بگیرد.

در عالم واقع رهبران فراهم‌کننده شرایط و موجبات و ایجادکننده نهضت‌های اجتماعی نیستند بلکه هدایت‌کنندگان آنها هستند تا از مسیرهای محتمل و ممکن مسیری متناسب با منش و تفکر و نبوغ شخصیت رهبر انتخاب شود. اگر رهبری خاص که نهضتی را رهبری می‌کند نباشد، کس دیگری برای آن پیدا خواهد شد و آن را به مسیری هدایت خواهد کرد، چون نهضت برآیند ضروریات تاریخی و در حقیقت حاصل

روند حرکت دینامیکی اجتماع است. مادامی که رهبران نهضت ضرورت‌های موجود و مقتضیات زمانی و مکانی و نیروی عظیم از قوه به فعل آورنده نهضت، یعنی افکار عمومی و قوای مردمی را معتبر می‌شمارند و سعی می‌کنند که هم‌جهت با آن به هدایت اکتفا کنند، به‌عنوان محل تحقق و تجسم زنده این نهضت یا ضرورت تلقی می‌شوند، اما اگر آفتی در تفکر آنان پیدا شود و نیروی دو قوه عظیم، یعنی مقتضیات تاریخی و همکاری مردمی را که در وجود آنان به نمایش درآمده است، از نبوغ و استعدادها و ظرفیت‌های جسمی و فکری خود تلقی کنند و گمان برند که می‌توانند جریان حوادث را در هر جهتی، مطابق هوای دل خود تغییر دهند، آنگاه قدرت نیروی آن دو قوه عظیم از آنان سلب می‌شود و روزی از جریان نهضت برکنار می‌شوند و نهضت مانند رودی - اگرچه آرام شده باشد- در مسیر تاریخ به اقتضای شرایط خاص به راه خود ادامه می‌دهد. در این جریان حاکم روشنفکر این آرمان‌شهر از نیروی جمعی و افکار عمومی و حرکت توده به نفع پیروزی نهضت استفاده و جریان را در جهتی که مطابق فطرت جمعی و ناظر بر عزت عمومی است، هدایت می‌کند اما عیب بزرگ او این است که جبر تاریخ، مقتضیات زمان و ضروریات اجتماعی را نادیده می‌گیرد. اگرچه در حرکت اول موفق می‌شود، به حکم تجارب تاریخی در بلندمدت نهضت از جریان می‌افتد. چنان‌که می‌بینیم این آرمان‌شهر او هرگز تحقق نیافت.

تجارب تاریخی حکایت می‌کنند که فعل و انفعالات اجتماعی برخلاف فعل و انفعالات علمی یک‌طرفه‌اند. مثلاً در یک آزمایشگاه ابتدایی می‌توان آب را به بخار و بالعکس تبدیل کرد اما این امر در مقتضیات اجتماعی مقدور نیست. کسانی که سعی کرده‌اند وضع عصر خود را که معمولاً برآیند شرایط و احوال گوناگون و متوالی در طول ایام است، به وضع سابق برگردانند، موفق نشده‌اند. مثلاً کلیسا با تمام قدرتش نتوانست جنبش علمی دوره گالیله را که از زمان کوپرنیک آغاز شده بود، به زمان سابق برگرداند. لاقلاً در مدت زمانی که واحد مقیاس تاریخی محسوب می‌شود، فعل و انفعالات تاریخی دوطرفه نیستند. با وجود این حالت‌های نوینی که در مسیر تاریخ پیدا می‌شوند، راه خود را به منطق تکامل که می‌توان از آن به حرکت دینامیکی تعبیر کرد، طی می‌کنند. گاهی پیش از وقوع حادثه این مسیرها چندان مشخص نیستند. مشخص و معین نبودن جهت تکامل تاریخی دلیل این نمی‌شود که فعل و انفعالات تاریخی، به‌خصوص در مدت زمان

معین (که در مقیاس جریان تاریخ کوتاه ولی برای زندگی یک نسل دراز است) لزوماً مسیر مشخص و تغییرناپذیری را سیر کند. عامل آگاهی در تاریخ وضعی را به وجود می‌آورد که به تناسب شخصیت رهبر متغیر است. یعنی اگر مجموعه عوامل اجتماعی را در شرایط معین و مشخصی از زمان و مکان در نظر بگیریم، حادثه‌ای که از آن متولد یا نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود، لزوماً حادثه‌ای معین و اجتناب‌ناپذیر نیست (چنان‌که در قوانین علمی انتظار آن هست)، یعنی از فرایند عوامل و روابط و اوضاع اجتماعی خاص، ممکن است نتایج متعددی استحصال شود و حاصل ممکن است والا یا متوسط یا مبتدل باشد. تولد هریک از درجات کیفی نتایج بستگی به نبوغ شخصیت و قدرت تحلیل و درجات آگاهی رهبران نهضت دارد. اگر برای رهبران نهضت‌ها افتخار یا ننگی نسبت می‌دهیم، به اعتبار نتایج حاصل از رهبری آنان در حق نهضتی است که نیروی توده و اقتضای زمان و اوضاع مکان پشتوانه آن است. اما آل‌احمد به این شق اخیر بسنده نکرده و از رهبر نهضت در این اثر انتظار دارد که وضع موجود را که خوشه کشت صدها ساله اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران است، به ایام شخم و تخم‌افشانی برگرداند، یعنی طلیعه تمدن صنعتی غرب و پیدا شدن بورژوازی و اوضاعی را که قشر منادی بورژوازی به وجود آورده است، به اوضاع و زمان فتودالیت‌ها برگرداند که از نظر نظریه‌پردازان دانش اجتماعی عمر آن به پایان رسیده و تنها رمق ناچیزی از آن باقی مانده است.

نویسنده بر مبنای زندگی واقعی زنبوران درصدد است که یک زندگی اجتماعی مطلوب یا آرمان‌شهر خود را که مثل آرمان‌شهر موهوم مارکس، بدون امتیازات طبقاتی و عیوب زندگی‌های موجود است، عرضه کند (۲۵-۱۸). با رواج زندگی شهرنشینی از نوع کاپیتالیستی در ایران مخالف است و آن را موجب غریزدگی و از خودی خالی شدن مردم قلمداد می‌کند. مردم در ساخت آن دخالتی ندارند تا آن را مطابق احوال و اوصاف فرهنگی خود بسازند. کمپانی‌ها همه را یکسان می‌سازند تا تمام ساکنان را به یک شکل دریاورند، شکلی که به کام سازندگان مخالف با فرهنگ محلی است و این امر برای کسانی که ذوقی از شوکت زندگی سابق با خود دارند، تلخ است (۲۸-۲۷). وی اعتقاد دارد که مردم در هر شرایطی به وضع موجود خو می‌گیرند و هر رنج و حقارتی را می‌پذیرند و هر بلایی را به تقدیر نسبت می‌دهند. اگر کسی نباشد که از عوالم والا برای آنان سخن بگوید، در گرداب همت پست خود فرومی‌روند^(۱۶) و سودجویان هرچه می‌خواهند

با آنان می‌کنند. بدین ترتیب به هر ولایتی روشن‌فکری لازم است که افکار آنان را با اصالت‌ها و ایده‌آل‌ها و بلندی‌ها پیوند دهد.

با وجود آنچه گذشت، آل احمد باور دارد جوهر انقلاب در ذات مردم نهفته است. همین مردم معتقد به تقدیر و خوگر به آرامش، اگر ضرورت زمان و مکان ایجاب کند و پیشوایی راه‌دان داشته باشند، می‌توانند هر نهضت و انقلابی را به مقصد برسانند.^(۱۷)

نتیجه‌گیری

سرگذشت کندوها دو سطح دارد: روایی و تمثیلی. در سطح روایی داستان‌واره‌ای ضعیف و بی‌اهمیت است. نه مفهوم علمی دارد، نه ساختار داستانی استوار و نه آغاز و انجامی قابل قبول. در سطح تمثیلی به عالم ادب مقاومت تعلق دارد. از شکستی تاریخی و چاره‌جویی آرمانی برای آن سخن می‌گوید؛ شکست تاریخی نهضت ملی و برد کمپانی‌ها در مسئله ملی شدن صنعت نفت آل احمد را چنان مایوس کرده است که در عالم اساطیر دنبال راه نجات ایران می‌گردد. با چشم بستن بر تجارب تاریخی و قوانین علم-اجتماع راهی را برای رهایی ایران از معضلات موجود پیشنهاد می‌کند که ایران به ایجاب حرکت دینامیکی اجتماع، آن را پشت سر گذاشته است و دیگر بازگشت به آن میسر نیست و در نتیجه راه حلی که او پیشنهاد می‌کند، عملاً کمکی به رفع معضل نمی‌کند. با این اوصاف این اثر در ردیف آرمان‌شهرها می‌نشیند با مضمون طرح یک انقلاب جدید برای ایران؛ انقلاب بازگشت به گذشته‌ای که مردم از آن می‌گریزند.

پی‌نوشت

- ۱- خویی هم معتقد است «ناخرسند بودن یکی از ویژگی‌های ذاتی روشنفکر است. آنکه آنچه را هست، درست می‌پذیرد، هر که باشد، روشنفکر نیست» (خویی، ۱۳۵۷: ۲۸).
- ۲- حاصل چاره‌جویی برای مردم ایران پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در خانواده آل احمد تولد چند اثر معروف است. پس از این تاریخ آل احمد داستان‌ها و کتاب‌های سرگذشت کندوها، مدیر مدرسه، گذری به حاشیه کویر، سفری به شهر بادگیرها، جزیره خارگ، دُر یتیم خلیج فارس، نون والقلم، غربزدگی، سفر به ولایت عزرائیل، در خدمت و خیانت روشنفکران و نفرین زمین را نوشت که هریک به نحوی، کمابیش، با زمین و روستا و شهر و غرب و شرق و نفت و فرهنگ و سیاست ارتباط دارد. همچنین سیمین دانشور، همسر جلال آل احمد، کتاب سووشون را نوشت و کودتای مذکور را یکی از موضوعات اساسی آن قرار داد.

۳- آثار او تا این تاریخ بر حسب تاریخ نگارش عبارت‌اند از: عزاداری‌های نامشروع ۱۳۲۳ (ترجمه)؛ جشن فرخنده ۱۳۲۳؛ گلدسته‌ها و فلک ۱۳۲۳؛ دید و بازدید ۱۳۲۴؛ خواهرم و عنکبوت ۱۳۲۳؛ گزارشی از وضع دبیرستان‌های تهران ۱۳۲۵؛ از رنجی که می‌بریم ۱۳۲۵؛ حزب توده سر دو راه ۱۳۲۶؛ محمد و آخرالزمان ۱۳۲۶ (ترجمه)؛ سه‌تار ۱۳۲۷؛ قمارباز ۱۳۲۷ (ترجمه)؛ بیگانه ۱۳۲۸ (ترجمه)؛ سوء تفاهم ۱۳۲۹ (ترجمه)؛ در زندان‌های راکفلر ۱۳۳۰ (ترجمه)؛ هدایت بوف کور ۱۳۳۰؛ درباره آدن ۱۳۳۰ (ترجمه)؛ زن زیادی ۱۳۳۱؛ سفرنامه‌ای از یونان امروز ۱۳۳۱ (ترجمه)؛ دست‌های آلوده ۱۳۳۱ (ترجمه)؛ مشکل نیما ۱۳۳۱؛ بازگشت از شوروی ۱۳۳۱ (ترجمه)؛ سلمانی زنش را کشته ۱۳۳۲ (ترجمه)؛ عروس و داماد برج ایفل ۱۳۳۲ (ترجمه)؛ شوهر امریکایی ۱۳۳۲؛ خونابه انار، یکی از سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶، اورازان ۱۳۳۳، مهاتما گاندی ۱۳۳۳.

۴- در مورد این خطر نک. ملکی، ۱۳۷۷: ۱۱۸-۴۱ (نوشته‌های ملکی در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲). آل‌احمد به ملکی به چشم مراد می‌نگریست. او هنگام انشعاب از حزب توده رهبری ملکی را پذیرفت و تا آخر عمر از او به نیکی و بزرگی یاد می‌کرد و مخالفت‌هایش را با حزب توده و نفوذ بیگانگان می‌ستود (نک. آل‌احمد، ۱۳۷۶: ۶۲).

۵- شاباجی خانم شیره را غذای موران و مفت‌خواران، و برای زنبوران مضر می‌داند: «چهار سال پیش یه دفعه به اندازه یه تخم مورچه شیره خوردم تا دو روز پیل‌پیلی می‌رفتم و دستم به هیچ کاری نمی‌رفت...» (۳۳-۳۲). به تمام کندوها می‌سپارد که از شیره بهره‌برند و «در سولاخ‌ها رو محکم بگیرن و... بعد هم مواظب تخم‌ها [باشن] که مورچه نزنه» (۴۳). چهار سال پیش اشاره به آغاز زندگی در کندو (شهرنشینی) است. شیره تمثیلی از غذای صنعتی است. مخالفت با شیره به تبع مخالفت با شهرنشینی است. مواظبت از تخم زنبوران تمثیلی از مراقبت از اصالت فرهنگی و غرض از «مورچه زدن» استحالۀ فرهنگی جامعه است چنانکه گویی زنبوری متحول به مورچه‌ای می‌شود.

۶- شاباجی خانم چنین ابراز حسرت می‌کند: «دلّم برای همه بچه‌های ولایت کبابه. ننه‌مرده‌ها از وقتی چشم به دنیا واز می‌کنن تا وقتی سرشون را جای پاشون بذارن، آب خوش از گلویشان پایین نمیره. یکریز جون می‌کنن تا بلا بیاد ذخیره آذوقه‌شون رو بدزده» (۳۶).

۷- درباره گروه ملکی نک. ذبیح، ۱۳۶۴: ۲۲۹؛ درباره انشعاب‌کنندگان نیز نک. آل‌احمد، ۱۳۷۶: ۲۳۸-۲۳۳.

۸- در مورد افکار ملکی نک. ملکی، ۱۳۷۷ و در مورد زندگی او نک. پسین و معتضد، ۱۳۸۵: ۶۶۵-۶۶۶. بعید نیست که آجی‌خانم درازه تمثیلی از ملکی و علت گزینش ملکی

به همسویی با خود در بازگشت به خویشتن، علاقه و تلاش ملکی برای دست یافتن به نوعی نظام اشتراکی در کشاورزی، به جای کلخوز شوروی، باشد. ملکی به نمونه‌ای از آن در میان صهیونیست‌ها دست یافت و آن را با اصلاحات و تغییراتی در ایران با عنوان «کیبوتس» معرفی کرد و حتی سفر آل احمد به «ولایت عزرائیل» بیشتر برای آشنایی با این الگو بود. کار ملکی در طراحی کیبوتس آن قدر جدی بود که برخی آن را طرح و انگیزه اصلاحات ارضی در ایران قلمداد کردند و آل احمد دامنه کار را در رمان «نفرین زمین» به بررسی گرفت. اما فکر آل احمد با ملکی در این مورد خاص متفاوت است (در این مورد نک. آل احمد، ۱۳۷۳: ۵؛ ۱۳۸۴: ۲۳ و ۸۰؛ ۱۳۵۷ ج: ۲۹، ۷۵ و ۱۰۷؛ ۱۳۵۶ الف: ۹۲ و ۹۵؛ ۱۳۵۷ د: ۱۵۱؛ ۱۳۵۶ ب: ۵۴ و لیتل، ۱۳۷۳: ۲۲۱).

۹- «نه پولی بالاش داده بود و نه زحمتی پاش کشیده بود... کندو هم نه مثل گندم بود که سن بزند... دهاتی‌های دیگر همی جان می‌کنند تا یک تخم را ده تخم کنند... کمندعلی‌بک با خیال راحت سیب‌هایش را می‌تابید و دم مسجد ده چپق می‌کشید و به همه افاده می‌فروخت» (۱۰).

۱۰- اگرچه رمز «سه‌جا» برای نگارنده به‌یقین گشوده نشد، احتمال دارد که تعبیری از آمدن آمریکاییان، فرنگی‌ها و مبلغان کمونیسم باشد.

۱۱- به احتمال زیاد نماینده این جریان فکری دانشگاهیان‌اند. آل احمد علاوه بر اینکه آنان را جزء پیشروان غربزدگی می‌داند و در سال ۱۳۲۴ داستان کوتاه «دید و بازدید» را با موضوع غربزده بودن استادان دانشگاه نوشته است، در آثار خود از آنان به‌عنوان کهنه‌گرا (با تعبیر

نیش‌قبرکنندگان) یاد کرده است. به نظر او استادان نیز مشغول استنساخ جزواتی هستند که در عهد جوانی خود در مدارس فرنگ یادداشت برداشته‌اند یا در مدارس سنتی خودمان پیش‌نویس کرده‌اند (آل احمد، ۱۳۵۷ الف: ۳۳؛ نیز نک. ۱۳۵۷ ج: ۱۲-۵ و ۱۳۷۲: ۲۶-۵).

۱۲- در این مورد نک. ملکی، ۱۳۷۷: ۹۴-۷۹ و نبوی، ۱۳۸۸: ۱۷.

۱۳- آل احمد تصریح کرده است که در سرگذشت کندوها شکست جبهه ملی و برد کمپانی‌ها را در قضیه نفت، مطرح کرده است (آل احمد، ۱۳۵۶ ب: ۵۱) تا به حکومت ایران بگوید: «فدای سر من که تمام صنایع غرب بخوابد. ایرن هیچ‌نوع همکاری با غرب در این مورد ندارد. کارخانه‌های منچستر بخوابد ایران راحت‌تر است تا من گرسنه و بی‌کفش و کلاه... آنان بیمه اجتماعی بدهند به کارگزارانشان که در سنین پیری در هایدپارک بگردند» (آل احمد، ۱۳۵۷ ج: ۷۹-۷۸).

۱۴- برخی از روشنفکران در عناد با دولت نامحبوب آن‌قدر جدی بوده‌اند که از کارهایی که مستلزم پرداخت مالیات به حکومت است، دست کشیده‌اند (نک: آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۴۷).

۱۵- او در سال ۱۳۳۳ در مقاله «مهاتما گاندی» در شرح بسیار مختصری از زندگی این منجی هند از استعمار انگلیس، نمونه‌ای از شرق که قابلیت الگو بودن را دارد، به نمایش گذاشت. نگارش شرح حالی از گاندی- بی‌آنکه مناسبتی محرک آن باشد- احتمالاً برای یادآوری مجدد شخصیت گاندی به‌عنوان الگوی مناسب مبارزه با استعمار بود. بعید نیست که نویسنده شباهت‌هایی بین گاندی و خود و هند و ایران نیز تصور کرده باشد. پیشنهاد او را برای رستن از خطر ماشین در این سخن او باید جست: «با مطالعه در آثار نویسندگانی چون توماس مور و ژان ژاک روسو و تولستوی درمی‌یابیم که اولین اثر سوء ماشینیزم در اواخر قرن ۱۸ تا اوایل قرن ۲۰ در ذهن بزرگان هر ملت فرار از شهرها و بازگشت به طبیعت آرام است... مدینه فاضله‌ای که رجال صدر ماشینیزم در خیال خود می‌پرورده‌اند به وسیله گاندی به صورت زندگی اشتراکی در واحدهایی به نام آشرام صورت عمل به خود گرفته است... گاندی می‌کوشید که در آن حتی‌المقدور به طبیعت برگردد. در خوراک، پوشاک و مسکن و... در معالجه اغلب بیماری‌ها از خاک مدد می‌خواست. این برگشت به طبیعت در همه وجوه زندگی نشانه وحشتی است که گاندی از ماشین و به‌خصوص از قدرت خردکننده‌ای که ماشین بر شعور و عقل آدمی خواهد یافت، داشته» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۱۷-۲۱۶).

۱۶- «در هر دوازده تا شهر ولایت زنبورها کار و زندگی همین جورها بود... بچه‌ها سر از تخم در می‌آوردند... همان‌جور که نمی‌دانستند بلا چیه و چه جوری می‌آد... همین‌جور هم نمی‌دانستند چرا هر وقت می‌خواهند کوچ کنند یک جا و مکان تازه، درست مثل شهر قدیمی‌شان دم دستشان آماده است اما خوبیش این بود که کله‌شان را برای فهمیدن این حرف‌ها به درد نمی‌آوردند... این‌جور چیزها را هم به تقدیر حواله می‌کردند و دیگر عادتشان شده بود» (۲۸-۲۷).

۱۷- وقتی که بلا می‌آمد اول «آزش می‌ترسیدند و فرار می‌کردند اما وقتی که می‌دیدند دارد زندگی‌شان را به هم می‌زند، دسته‌جمعی می‌ریختند سرش و تا می‌توانستند نیشش می‌زدند...» (۱۶). همین‌طور وقتی که شاباجی خانم آنان را به زندگی برتری دعوت کرد، در نهضتی بی‌مانند اجابت کردند: «به‌محض اینکه... خبر تو تمام شهرهای ولایت جار زده شد... همه دست از کار کشیدند... و خوشحال و خرم، بزن و بکوبی راه انداختند که نگو و نپرس. آن‌قدر رقصیدند و آن‌قدر آواز خواندند که از پا افتادند و دیگر تو دل هیچ کدامشان یک ذره هم علاقه به خانه و زندگی مورچه‌زده باقی نماند» (۲۲-۲۱).

منابع

- آل احمد، شمس (۱۳۷۶)، *جلال از چشم برادر*، تهران: بدیهه.
- آل احمد، جلال (۱۳۵۶ الف)، *غریزدگی*، تهران: رواق.
- _____ (۱۳۵۶ ب)، *یک چاه و دو چاله*، تهران: رواق.
- _____ (۱۳۵۷ الف)، *سه مقاله دیگر*، تهران: رواق.
- _____ (۱۳۵۷ ب)، *در خدمت و خیانت روشنفکران*، ج ۱، تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۵۷ ج)، *ارزیابی شتابزده*، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۵۷ د)، *کارنامه سه ساله*، تهران: رواق.
- _____ (۱۳۵۷ هـ)، *نفرین زمین*، تهران: رواق.
- _____ (۱۳۷۱)، *سرگذشت کندوها*، تهران: فردوس.
- _____ (۱۳۷۲)، *دید و بازدید*، تهران: فردوس.
- _____ (۱۳۷۳)، *اورازان*، تهران: فردوس.
- _____ (۱۳۸۴)، *سفر به ولایت عزرائیل*، تهران: فردوس.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۷۰)، *هنرستان*، تهران: بهنگار.
- پسیان، نجفقلی و معتضد، خسرو (۱۳۸۵)، *زندگی رضاشاه پهلوی...*، تهران: ثالث.
- تسلیمی، علی (۱۳۸۳)، *گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران: داستان*، تهران: اختران.
- خویی، اسماعیل (۱۳۵۷)، *آزادی، حق و عدالت: مناظره اسماعیل خویی با احسان نراقی*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ذبیح، سپهر (۱۳۶۴)، *تاریخ جنبش کمونیستی در ایران*، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- عابدینی، حسن (۱۳۶۶)، *صد سال داستان‌نویسی در ایران*، تهران: تندر.
- لیتل، دانیل (۱۳۷۳)، *تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی به فلسفه علم‌الاجتماع)*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- ملکی، خلیل (۱۳۷۷)، *نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی*، به گزینش و ویرایش عبدالله برهان، تهران: مرکز.
- نبوی، نگین (۱۳۸۸)، *روشنفکران و دولت در ایران*، ترجمه حسن فشارکی، تهران: پردیس دانش.
- وثوقی، ناصر (۱۳۶۴)، «جهان‌بینی و پیامش»، یادنامه جلال آل احمد، به کوشش علی دهباشی، تهران: پاسارگاد.

Benda, Julien (1969), *The Treason of the Intellectuals*, trans. Richard Aldington, London: W.W. North.

Said, Edward Wadie (1994), *Representations of the Intellectual: The 1993 Reith lectures*: London, Pantheon Books.